

راز عقلانی رهائی لنینیسم یا تروتسکیسم؟

" من باطناً قصد صدمه زدن به حزب یا طبقه کارگر را نداشته ام ، اما در واقع به بلندگوی نیروهای تبدیل شدم که درصدد ایجاد اختلال در ساختار سوسیالیسم در شوروی بودند " (بخشی از بیانیه زینوویوف 13 ژانویه 1935)

لنینیسم یا تروتسکیسم مبارزه ای بود بین دو دیدگاه ، لنین و لنینیست ها از یک طرف – تروتسکی و تروتسکیست ها از طرف دیگر . مبارزه دو نظر تدوین شده راجع به امکان و یا عدم امکان انقلاب سوسیالیستی در یک کشور . مبارزه مربوط به امکان و یا عدم امکان برپایی ساختمان سوسیالیسم در یک کشور را در برداشت . مبارزه ای که چون واقعیت انکار ناپذیر در حزب کمونیست شوروی از آغاز تا پایان بین این دو مشی وجود داشت . در مورد انجام انقلاب سوسیالیستی در یک کشور ؛ دو نظر ، دو بینش و دو تز کاملاً متضاد در مقابل هم قرار داشتند .

تز لنین :

انجام انقلاب سوسیالیستی در کشوری را که حلقه زنجیر امپریالیسم سست تر از جاهای دیگر بود ، امکان پذیر می دانست و اظهار می داشت : انجام انقلاب سوسیالیستی در هر کشوری بستگی به این ندارد که صنعت در آن کشور چقدر رشد کرده است - پرولتاریا چند درصد از اهالی را دربر میگیرد- تمدن و مدنیت چقدر می باشد - فرهنگ و دمکراسی رشدش فلان و بهمان درصد باشد و غیره .. ، بلکه اعتقاد راسخ داشت ؛ انقلاب سوسیالیستی در هر کشوری بستگی به تناسب قوای طبقاتی دارد . یعنی اینکه در هر کشوری پرولتاریا قادر شود از طریق حزب پیشاهنگ اش ، زحمتکشانش را بدور خود جمع کند و در اتحاد با آنان قرار گیرد (اتحادی که رهبری آن در دست پرولتاریا است) ، می تواند و باید به پیشواز انقلاب سوسیالیستی برود و آنرا برای بدست گرفتن قدرت ، رهبری کند .

معنی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور :

طبق نظرات آموزگاران سوسیالیسم علمی ؛ پرولتاریا می باید در یک نبرد طبقاتی سرنوشت ساز ، در جریان یک قیام عمومی سراسری ، در جریان در هم شکستن ماشین بورکراتیک و نظامی دولت بورژوازی ، از طریق انقلاب قهرآمیز ، در حالی که (پرولتاریا) بصورت هیت حاکمه متشکل می باشد حکومت خود را ، برویرانه های حکومت سرنگون شده سرمایه داری مستقر نماید . پرولتاریایی که قدرت سیاسی را در دست دارد ، از آن استفاده خواهد کرد و قدم بقدم قدرت اقتصادی (سرمایه) را از چنگ بورژوازی بیرون می آورد و بدین ترتیب شاخص سوسیالیسم را در بخش اقتصاد به تحقق درمی آورد .

در واقع پایه اقتصاد سوسیالیستی عبارت است از : تبدیل مالکیت خصوصی بر وسائل تولید به مالکیت اجتماعی . طبیعی است این تحول از طریق سلب مالکیت از صاحبان وسائل تولید بزرگ آغاز می شود. یعنی کارخانه ها – فابریک ها – موسسات مالی – نظامی – حمل و نقل هوایی – دریایی و زمینی – منابع زمینی – زیر زمینی ، در اختیار و تحت کنترل دولت پرولتاریا درمی آیند و بخش سوسیالیستی اقتصاد را تشکیل می دهند .

باید توجه داشت با این اقدام کار اجتماعی شدن وسائل تولید درکل جامعه بپایان نمی رسد . در بسیاری از کشورها از جمله روسیه ؛ پس از انقلاب کبیر سوسیالیستی در 1917 به یکباره امکان نداشت ، مالکیت خصوصی بر وسائل تولید ، که بصورت مالکیت کوچک و تولید کوچک وجود داشت ، یک شبه برانداخت . بنابراین این مالکیت خصوصی کوچک ، تا مدتها باقی می ماند (بویژه مالکیت و تولید کوچک میلیون ها دهقان و پیشه وران و کسبه را) .

آموزش مارکس و انگلس در مورد این شکل مالکیت چنین است: از این طبقه نمی توان سلب مالکیت کرد. بطور مثال؛ " دهقان بهمان قطعه زمین کوچکی که بر روی آن کار می کند و ممر گذران زندگی سخت و مشقت بار اوست، عشق می ورزد. سلب مالکیت از دهقانان - از پیشه وران و کسبه خرده پا، آنها را علیه دولت پرولتری به شورش وامیدارد ". علاوه بر این: ساختمان سوسیالیسم کار توده های کارگر و دیگر زحمتکشان است.

بنابراین: برای گذار از این مالکیت - به مالکیت اجتماعی؛ باید بتدریج و با احتیاط، مالکیت کوچک و پراکنده را، در تعاونی های تولیدی جمع کرد - کاری را که در شوروی لنین با الهام از ایده های مارکس و انگلس بصورت تعاونی های تولیدی انجام داد.

باید توجه داشت که این امر متشکل ساختن خرده بورژوازی، بویژه دهقانان - پیشه وران و کسبه در تعاونی های تولیدی، به زمان کم و بیش طولانی نیاز دارد. باید دهقانان (در شوروی) و اصولاً خرده بورژوازی را، داوطلبانه در تعاونی ها جمع کرد، باید به آنها توضیح داد، نمونه هائی ارائه نمود، از هیچ کمکی دریغ نورزید، و آنها را متقاعد ساخت که: تعاونی ها و گذار از تولید کوچک به تولید بزرگ، منافع آنها را بهتر و بیشتر تامین می کند.

انگلس در مورد مسئله دهقانان در فرانسه و آلمان می گوید:

" هنگامی که ما قدرت دولتی را در دست می گیریم، با قهر از دهقانان خرده پا، سلب مالکیت نمی کنیم (همانطوری که مجبوریم با مالکان بزرگ ارضی عمل کنیم - یعنی در مورد مالکان بزرگ ارضی از طریق قهر، دیکتاتوری پرولتاری اعمال می کنیم - نگارنده). وظیفه ما در قبال دهقان خرده پا در حله اول این است که: اقتصاد خصوصی و مالکیت خصوصی او را بسوی مالکیت اجتماعی هدایت کنیم، اما نه با زور و فشار، بلکه با ارائه نمونه و اختصاص کمک اجتماعی، به این منظور".

با توجه به نقل و قول انگلس می توان دریافت، متدی را که لنین و لنینیست ها و یا بهتر است گفته شود بلشویکها، در انجام انقلاب سوسیالیستی و برپایی ساختمان سوسیالیسم در روسیه بکار بردند، مطابق همان اصلی است که مارکس و انگلس در استفاده از نیروی ذخیره انقلاب و بکارگیری نیروی آنان در ساختن ساختمان سوسیالیسم، روی آن تکیه داشتند. و اتفاقاً این همان اصلی است که ترسکی و ترسکیست ها، هرگز بدان اعتقاد نداشتند و اصولاً نه تنها امکان انقلاب سوسیالیستی توسط کارگران در اتحاد با دهقانان فقیر را، قبول ندارند بلکه بین دهقانان با کارگران تضادی آشتی ناپذیر می بینند، که حل آنرا به انقلاب جهانی حواله می دهند.

به بیان دیگر ترسکیستها اعتقاد دارند که:

اولاً انقلاب در کشورهایی که سرمایه داری از رشد کامل برخوردار نشده باشد، امکان پذیر نیست - یعنی با انجام انقلاب سوسیالیستی در روسیه مخالف بودند.

دوماً انقلاب را فقط در کشورهایی که سرمایه داری در آن رشد کلاسیک کرده باشد امکان پذیر میدانند، آنهم نه در یک کشور بلکه در چندین کشور سرمایه داری در عرصه جهانی.

سوماً به نیروی دهقانان بعنوان نیروی ذخیره انقلاب اعتقاد ندارند، و نه تنها اتحاد کارگران با آنها را مردود می دانند بلکه بین آنها تضادی آشتی ناپذیر قائل اند، که حل آنرا در گرو انقلاب سوسیالیستی در چندین کشور بطور همزمان در جهان می داند.

یعنی وقت گل نی - یعنی آقا جان کاسه و کوزه تان را جمع کنید و بنشینید خانه! یعنی اینکه تشکیلات بی تشکیلات، حزب بی حزب، حزب کارگر بمثابه پیشاهنگ طبقه - بمثابه مغز متفکر طبقه -

آموزگار و پیشوای زحمتکشان لازم نیست. تا از طریق آن سوسیالیسم علمی بدرون زحمتکشان برده شود. تا از طریق آن اتحاد بین کارگران و دیگر زحمتکشان که بویژه در روسیه دهقانان فقیر و بی

چیز بودند، برقرار گردد. تا از برقراری این اتحاد، نیرو و قدرت طبقه رهبری کننده انقلاب (پرولتاریا)، بدرجه ای برسد که قادر به امر انقلاب سوسیالیستی گردد.

ترجمه کلام ترسکی بزبان ساده :

اگر تو به نیروی دهقانان اعتقاد نداشته باشی ، بدنبال اتحاد نمی روی . بدنبال اتحاد که نباشی ، نمی توانی به نیروی تعین کننده ای تبدیل گردی (دهقانان اکثریت زحمتکشان در جامعه بودند- تاکتیک غلط میتوانست این نیروی عظیم را به نیروی ذخیره دژ سرمایه تبدیل کند) . در نتیجه نمی توانی بر اساس قوای طبقاتی که در آن صورت، برتری با اردوگاه دشمن است ، بر دژ سرمایه یورش ببری و در انقلاب پیروز گردی .

لذا ملاحظه می گردد که ترسکیست ها با چه ظرافتی با نام مارکسیسم - مارکسیسم را از دورن تهی می کنند .

اگر شما در بررسی تاریخ نبرد طبقاتی حزب کمونیست شوروی دقت کرده باشید ، پی خواهید برد که ترسکی و ترسکیست ها هیچ وقت در جهت وحدت و یکپارچگی حزب حرکت نمی کردند ، بلکه برعکس همواره در جهت تفرقه آن می کوشیدند .

ترسکی و ترسکیست ها علیرغم اینکه در رهبری حزب شرکت داشتند ، همشیه در بخش فراکسیون حزب قرار داشتند . و در هیچ یک از مسائل اساسی تشکیلاتی حزب و اصول اساسی لنینیسم ، با بلشویک ها در توافق نبودند و همواره از منشویکها در مقابل بلشویک ها دفاع می کردند .

در هنگامی که بلشویک ها در دو جبهه (بعد از شکست اولین انقلاب روسیه در سال 1905) بر ضد انحلال طلبان و اترویست ها (توضیح ؛ اترویستها ، " انحلال طلبان وارونه " بودند . و این نام به

کسانی اتلاق میشد که از فعالیت کردن در اتحادیه های کارگری و سایر مجامع علنی ، امتناع میکردند . امکان استفاده از سازمانها ی علنی را قبول نداشتند . به تلفیق کار مخفی با کار علنی اعتقادی نداشتند .

بدین ترتیب در عمل از رهبری پرولتاریا بر توده های وسیع غیر حزبی دست میکشیدند، و از کار انقلابی خوداری می ورزیدند.) بمنظور داشتن خط مشی درست ، جهت تشکیل حزبی یکپارچه مبارزه می کردند. در چنین شرایطی ترسکی از منشویک های انحلال طلب پشتیبانی می کرد . درست در همین سالها بود که لنین او را " ترسکی آن یهودای کوچک " نامیده بود .

ترسکی در آن موقع در وین (اتریش) یک دسته مطبوعاتی تشکیل داده و بانتشار روزنامه " غیر فراکسیونی " که در حقیقت یک روزنامه منشویکی بود علیه بلشویک ها عمل می کرد . در همان زمان لنین در باره ترسکی چنین نوشت :

" ترسکی خود را مانند فرومایه ترین جاه طلب و فراکسیون باز نشان داد ... او راجع به حزب یاوه سرانی میکند ، در صورتیکه خودش از هر فراکسیون باز دیگر ، بدتر رفتار می نماید " .

از آن زمان به بعد در سال 1912 ترسکی تشکیل دهنده دسته بندی ماه اوت ، یعنی کانون تمام دستجات و جریانهای ضد بلشویکی علیه لنین و علیه حزب بلشویک شد (در این کانون ضد بلشویکی ؛ زینوویوف- کامانوف- پیتاکوف - رداک - بوخارین و .. شرکت داشتند) .

در واقع ترسکی و ترسکیست ها در همه مسائل اساسی، روش انحلال طلبانه ای در پیش گرفته بودند . ولی ترسکی اصول انحلال طلبی خود را سعی داشت، به سبک کائوتسکی با طرفداری از میانه گیری،

پرده پوشی کند . و ضمناً وانمود می کرد که از بلشویکها و منشویک ها خود را کنار کشیده و گویا در تلاش آنست که آنها را با هم آشتی دهد . دقیقاً در همین خصوص لنین گفته است که ترسکی از انحلال

طلبان آشکار ، فرومایه تر و زیانکارتر است ، چرا که در حال فریب کارگران بود . حتی لنین در آخرین لحظات حیاتش در مورد ترسکی گفته بود که " او هیچ وقت بلشویک نبوده است " -

" ترسکی نابلشویک بود " .

بی دلیل هم نبود که سرانجام سر از همکاری با بورژوازی و عمال جاسوس بیگانه در آورد . و باز بی دلیل نیست تمامی ترسکیستها و شبه ترسکیستها در هر کجای دنیا که باشند ، سرانجام کارشان یکی است و سر از جرگه سوسیال -دموگراسی اروپائی در خواهند آورد . به جریاناتی که نام کمونیست و

کارگری بر خود نهاده اند نگاهی بیاندازید . در ابتدا ، با قبول لنینیسم ، تشکیلات خویش را برپا کردند و سپس با نفی لنینیسم و حذف واژه امپریالیسم از ادبیات سیاسی خویش ، امپریالیسم را تا سرحد سرمایه داری تنزل دادند - از استعمال واژه صهیونیسم طفره رفتند ، حملات ترسکیستی خویش را ، بر اساس رونویسی از ضد کمونیست های بنام چون روی مدوف - ایزگ دوپچر و ... ، به یک دوره از تاریخ پرافتخار شوروی آغاز نمودند ، و بتدریج لنینیسم را بزیر پرسش بردند . موازین لنینیسم حزب تراز نوین طبقه کارگر را نفی کردند . به حزب علنی گرا روی آوردند و در کنگره هایشان شرکت توده ای - اکثریتی ها را از افتخارات خویش دانستند . آنها برای امپریالیسم و صهیونیسم لباس " ترقی " و " تمدن " و " انسانیت " دوختند . با طرح " سناریوی سیاه و سفید " ، همکاری با ضد انقلاب مغلوب یعنی با سلطنت طلبان را تئوریزه کردن و سرانجام زمانیکه در گرماگرم مبارزات دانشجویان ایران ، بوی کباب به مشامشان رسید ، دستشان را رو کردند و با سلطنت طلبان این مزدوران آشکار امپریالیسم " متجدد " و " مدرنیسم " آمریکا ، علناً و عملاً در یک صف قرار گرفتند .

یا به ترسکیست های دیگر از قبیل باقر پرهام و علی میرفطروس نگاهی بیافکنید . حتماً می دانید که آقایان باقر پرهام و علی میرفطرس از مترجمان آثار مارکسیسم می باشند و در این زمینه بویژه از طرف آقای علی میرفطروس کتابهای زیادی به نگارش درآمده است . و حداقل می دانیم که آنها در گذشته در جبهه مقابل مزدوران سلطنت طلب قرار داشتند . اکنون بخاطر اعتقادشان به عدم امکان انقلاب سوسیالیستی در ایران (ناشی از قبول نداشتن انقلاب سوسیالیستی در یک کشور) کارشان به جایی رسیده که در عمل با سلطنت طلبان عقد اخوت و برادری می بندند .

لذا مجبور هستند برای توجیه عملکرد همکاری با خائنین ، به قلب و واقعیت های مسلم بپردازند . آنها بیش از نیم قرن حکومت سراپا خیانت - جنایت و غارتگرانه ننگین پدر و پسر پهلوی را وارونه می کنند و آنرا در جهت پیشرفت و توسعه مردم ایران ارزیابی می نمایند .

آقای میرفطروس در مصاحبه با نشریه نیمروز می گوید :

" جامعه روشنفکری ما اسیر دو مطلق گرایی ، یا دو بنیاد گرایی بود . یکی بنیاد گرایی اسلامی و دیگری بنیاد گرایی ماکسیستی . وجه مشترک این دو بنیاد گرایی ، مقابله با مدرنیسم ، تجددگرایی و توسعه ای بود که در زمان رضاشاه و خصوصاً ، محمد رضاشاه در ایران رشد کرده بود " .

و یا در جای دیگر می گوید :

" روند مدرنیسم ، توسعه و تجدد ملی از زمان رضاشاه در ایران آغاز شد ، و در زمان محمد رضا شاه ، اوج بی سابقه ای یافته بود " .

آیا بهتر از این می توان از دو عامل سرسپرده و مزدور امپریالیسم ، یعنی از رضا شاه نوکر بی چون و چرای انگلیس و محمد رضا شاه سگ زنجیری آمریکا ، که حاصل حکومت های ننکینشان چیزی جز برباد دادن ثروت های مردم ایران نبوده است ، بعنوان قهرمانان " استقلال و ملی " ، بدفاع برخاست ؟

اینکه ترسکیست ها با ضد انقلاب در یک صف قرار گرفتند - اینکه ترسکیست ها با جاسوسان امپریالیسم همکاری کردند . بخاطر این نبود که در ابتدا ضد انقلاب را قبول داشتند و یا جاسوسان امپریالیسم را در صف انقلاب می دانستند ، بلکه این اعمال ناشی از تفکر آنهاست که ؛ مجبورند برای اثبات نظراتشان ، ابتدا وجود انقلاب سوسیالیستی در یک کشور را نفی کنند . و سپس برای جلوگیری از رشد و گسترش سوسیالیسم ، بمنظور جلوگیری از پیروزی انقلاب سوسیالیستی ، به هر عمل ضد انقلابی متوسل گردند . نمونه تاریخی عملکرد ترسکیست ها ، در تمامی دوران مبارزات حزب بلشویک (قبل و بعد از انقلاب سوسیالیستی) ، بهترین گواه صحت این حقیقت مسلم می باشد .

ادامه دارد

